# گذار از ملّیت ایرانی به مدرنیته*

فاضل غیبی

"ملیت" شاید در هیچ جای دنیا به اندازهٔ ایران خوار شمرده نشده باشد. چنانکه بندرت کسی را می‌توان یافت که به ملیت ایرانی خود ابراز سرافرازی کند.
ملایان شیعه در خوار انگاری ملیت ایرانی در صف **نخست** جای دارند و از دیرباز از هیچ کوششی برای دامن زدن به کینه و نفرت نسبت به مظاهر "ایرانیت" فروگذار نکرده‌اند. از جملهٔ آنان، خمینی است که در این باره سخنانی گفته که اخیراً برخی از آنها را از آثارش حذف کرده‌اند! نمونه:
«ما ایران را ستایش نمی‌کنیم، ما خدا را ستایش و عبادت می‌کنیم؛ چرا که میهن پرستی نام دیگری است برای الحاد. من می‌گویم بگذارید تا این سرزمین (ایران) بسوزد. من می‌گویم تا این سرزمین ناپدید شود. در صورتی که اسلام فاتحانه در باقی جهان پدیدار خواهد شد». (۱)
او در فرصتی دیگر گفت:
" ما ملت را و فداکاری در راه میهن را در سایه اسلام می‌پذیریم. ما ملیت را در سایه تعالیم اسلام قبول داریم و ملت، ملت ایران است، برای ملت ایران هم، همه جور فداکاری می‌کنیم، اما در سایه اسلام، نه اینکه همه‌اش ملیت و همه‌اش **گبریت**. ملیت، حدودش حدود اسلام است." (۲)
واقعاً حیرت‌انگیز است که رهبران اسلامی تا چه حد با ایران دشمنی دارند! این پدیده در جهان استثنای بزرگی است زیرا دین در دیگر کشورهای جهان نه تنها با ملیت اختلافی ندارد، بلکه جنبهٔ مهمی از آنرا تشکیل می دهد. تا بدانجا که هویت مذهبی در برخی کشورها، مانند یونان و ارمنستان، مهمترین تکیه‌گاه هویت ملی است.
علت اصلی نفرت متولیان اسلام از ملیت ایرانی اینستکه مسلمانی ایرانیان برای ملایان همیشه مشکوک بوده است و چون آنان ایرانی بودن را، چنانکه در نقل قول از خمینی دیدیم، با "گبریت" یکی می‌گیرند، تصور می‌کنند هرچه بر آن بتازند و بکوشند رابطهٔ مسلمانان ایرانی را با گذشتهٔ خود قطع کنند، آنان مسلمان‌تر خواهند شد!
جالب اینجاست که حملهٔ ملایان به ملی‌گرایی ایرانی، گویا از موضع "جهان وطنی اسلامی" است! آری، ملایانی که جز مسلمان شیعهٔ دوازده امامی برای هیچ کس حق حیات قائل نیستند، به ملیت می تازند و از چپ ها یاد گرفته‌اند بگویند، "ملت" را امپریالیستها برای تقسیم جهان به واحدهای کوچک اختراع کرده اند تا بهتر بتوانند آنها را استعمار کنند!
**گروه دیگری** که ملیت ایرانی را برنمی‌تابد "چپ"ها هستند. آنان با نگرش **طبقاتی** و انترناسیونال، تاریخ را از یکسو تاریخ ستم و بهره‌کشی طبقات بالا می‌بینند و از سوی دیگر هدفشان همبستگی زحمتکشان جهان ورای مرزهای جغرافیایی است. بنابراین به گذشتهٔ تاریخی به دیده ای منفی می نگرند و تاریخ‌نگاران چپ، از جمله احسان طبری و مرتضی راوندی تنها بدین هدف به تاریخ می پرداختند که با شرح سیاهکاری ستمکاران و مظلومیت زحمتکشان به "آگاهی طبقاتی" دامن زنند و در این راه حتی از استفادهٔ ابزاری از شاهنامه ابا نداشتند.
نمونه: در "حماسهٔ داد" نویسنده فردوسی را دادستانی جلوه می‌دهد که "خودکامگی‌ها، خیانت‌ها و ستمگری‌های شاهان" (۳) را افشا می‌کند! و شاهنامه را به دادنامه‌ای علیه "رژیم" بدل می‌سازد:
"بلایی که سواران و کارداران شاه به سر مردم می آورده اند، آن چنان شبیه بلای مأمورین رژیم محمد رضا شاهی است که مشکل بتوان گفت این اشعار هزار سال پیش سروده شده است."(۴)
**جبههٔ سوم** را، هرچند در وهلهٔ اول ممکن است پارادوکس (تناقض‌نما) بنظر آید، دربار پهلوی تشکیل می داد. کوششهای دوران رضاشاه برای تبدیل ایران به جامعه ای رو به پیشرفت، که در دوران پهلوی دوم ادامه یافت، طبعاً برای میلیونها ایرانی که خود در نهادهای گوناگون فعال بودند باعث خشنودی و سرافرازی بود. کافی بود کشور از نظر سیاسی نیز گامهایی به پیش بردارد تا ایران جایگاه شایسته‌ای در جهان بدست آورد. اما نظام حکومتی بجای تحول به سوی دمکراسی به سوی تشدید استبداد فردی سیر می‌کرد. از آن بدتر رژیم شاه از میراث فرهنگی ایران برای توجیه خودکامگی خود سؤاستفاده می کرد؛ با این ادعا که گویا در فرهنگ ایرانی سرسپردگی به دیکتاتورمنشی شاهانه نهادینه است!
بهررو، از یک سو مبارزهٔ اسلام‌گرایان و "چپ"ها با مظاهر فرهنگ و ملیت ایرانی و از سوی دیگر دیکتاتورمنشی حکومتی، نسل جوان را به چنان بحران هویتی دچار ساخت که حکومت اسلامی را پذیرا شد.

اما اینک پس از ۳۵ سال که از انقلاب اسلامی و آغاز سقوط همه جانبهٔ کشور می گذرد باید پرسیدکه با تکیه بر کدام پایگاه فکری و فرهنگی ممکن است روند امروزی ترمز شود و ایران به سوی آینده‌ای روشن گام بردارد؟
روشن است که گام نخست در این راه شناخت درست جامعه است. نویسندگان ایرانی در سدهٔ گذشته همواره کوشیده‌اند نارسایی‌ها را توصیف کنند، اما برشمردن نارسایی‌ها کمکی به غلبه بر آنها نمی‌کند، بلکه مهمتر اینستکه بتوانیم توانایی‌های جامعه را نیز بشناسیم و با توجه به آنها راه آینده را ارزیابی کنیم.

تاریخ پژوهان و جامعه شناسان جهت بدست دادن تصویری همه جانبه از جوامع مدتهاست از شیوهٔ "مدل‌پردازی" استفاده می‌کنند. "مدل پردازی" یا "پیکره نگاری" که از کاراترین ابزار علمی بشمار می‌آید، برای هر جامعه‌ای از زمان پیدایش تا به امروز با در نظر گرفتن تمامی ویژگی های زیربنایی (از منابع طبیعی تا مرحلهٔ رشد اقتصادی) و همهٔ عوامل روبنایی (از اعتقادات مذهبی تا سیستم قضایی و از سنتهای اخلاقی تا نظام سیاسی) پیکره ای می‌پردازد. در این پیکره هر یک از این ویژگی‌ها مانند اندام موجودی زنده در کنش و واکنش با دیگر ویژگی‌ها در طول زمان در نظر گرفته می‌شود. بوسیلهٔ پرداخت چنین پیکره ای می‌توان هم روندهای تاریخی دراز مدت را بررسی کرد و هم در هر مقطع زمانی تصویر دقیقی از رویدادها بدست داد.
مهمترین مزیت پیکره پردازی اینستکه نشان می‌دهد، جوامع بشری از گذرگاه‌های کمابیش یکسانی می‌گذرند و در مراحل مشخصی با هم قابل مقایسه هستند.بدین طریق مثلاً می توان نشان داد که شیوهٔ زندگی، روابط اجتماعی و ویژگی‌های فرهنگی همهٔ قبایل بیابانگرد در صحراهای آسیا و آفریقا از سرشتی کمابیش یکسان برخوردار بودند و یا چگونه در شهرنشینی، دانش‌ها، هنرها و روابط حقوقی شکل گرفتند و رفته رفته تکامل یافتند.
مزیت دیگر پیکره پردازی تاریخی اینستکه پدیده‌ها و روندهای نابهنگام را نمایان می‌سازد. مثلاً نشان می‌دهد که جنبش مزدکی در جامعهٔ فئودال ساسانی نابهنگام بود و دیر یا زود محکوم به شکست؛ همچنانکه شورش اسپارتاکوس نیز در امپراتوری روم نمی توانست قرین موفقیت شود.
روش پیکره پردازی جایی برای انکار واقعیت های تاریخی بجا نمی‌گذارد. در مورد ایران مثلاً نشان می دهد که پیامد حمله و تسلط اعراب مسلمان تنها تغییر دین نبود، بلکه سیر طبیعی تمدن ایرانی گسسته شد، زیرا دستگاه اداری، ساختارهای حقوقی و روبنای فرهنگی کشور نیز در هم شکست و دیگر امنیت لازم برای رشد اقتصادی فراهم نبود. فراتر از آن با شکست حکومت مرکزی مقتدر، دروازه های ایران برای حمله و غارت هرگونه اقوام بیابانگرد غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، مغولی و تاتاری گشوده شده بود.
با اینهمه پس از گذشت هزار سال می بینیم که در نیمهٔ دورهٔ صفوی، ایران پس از اینهمه خرابی و نابسامانی (چنانکه سعید نفیسی با بررسی صنایع ساعت سازی، اسلحه سازی و پارچه بافی ... نشان داده است)(۵) هنوز از دیگر نقاط دنیا، حتی اروپای دوران نوزایی (قرن ۱۵م.)، عقب تر نیست. حال اگر از این دوره دوباره به گذشته بنگریم، می‌توان تصور کرد که ایران پیش از حملهٔ اعراب در چه سطحی بوده است!
استفاده از پیکره پردازی تاریخی بررسی علمی و عقلانی تاریخ را ممکن می سازد و از دروغ پراکنی و استفادهٔ تبلیغی از آن جلوگیری می‌کند. بویژه اگر از امکان دیگری که پیکره پردازی در اختیار می‌گذارد استفاده کنیم و آن مقایسهٔ تحلیلی جوامع است. بدینصورت که اگر پیکره ای از جوامع همدورهٔ ایران باستان پرداخته شود می توان رفتار و اعمال پادشاهان ایران و قیصرهای رومی همدورهٔ آنان را مقایسه کرد و یا ویژگی های جامعهٔ کاستی ایران را با توجه به جامعهٔ برده‌دار روم بررسی نمود.

حال اگر تاریخ معاصر ایران را در نظر بگیریم می بینیم که از دوران صفویه بود که اروپا رو به پیشرفت نهاد و ایران نه تنها عقب ماند که رو به اضمحلال رفت. حال باز هم بکمک مقایسهٔ تحلیلی می بینیم که کشورهای اروپایی نیز در آستانهٔ ورود به عصر جدید ده قرنی در دوران قرون وسطی درجا می زدند و زیر بار حکومتهای استبدادی و فشار مذهبی با فقر و طاعون دست بگریبان بودند. حال اگر قدمی به جلو برداریم و بدنبال یافتن نقطهٔ شروعی باشیم که غرب از آنجا به بعد توانست از شرق جلو بیافتد، با جنبش مذهبی لوتر در آغاز سدهٔ ۱۶م. روبرو می شویم. زیرا این جنبش بود که باعث شد تسلط فلج کنندهٔ کلیسا بر زندگی مادی و معنوی اروپاییان تضعیف شود و در برابر آن در طول کشمکش های مذهبی ذهن بخشی از مردم از عقاید و خرافات گذشته رها شده، بتوانند به دانش پژوهی و اندیشه ورزی روی آورند و کلیسا نیز دیگر نتواند از آن جلوگیری کند.
چون در تاریخ معاصر ایران بدنبال چنین جنبشی بگردیم به جنبش بابی برمی خوریم؛ که از جهاتی مهم قابل مقایسه با جنبش لوتری است. با این تفاوت که این جنبش نه تنها نتوانست بر حاکمیت مذهب قرون وسطایی بر ایران خللی وارد کند، بلکه آنچنان وحشیانه سرکوب شد که گویی آمدن و رفتنش اثری محسوس در جامعه بجا نگذاشت. فراتر از آن ملایان شیعه که در عصر صفوی جیره‌خوار دربار بودند، اینک به بهانهٔ مبارزه با بابیگری دشمنان و رقبای خود را نابود کردند و اموالشان را صاحب شدند و بدین وسیله در طول نیم قرن عصر ناصری به پایگاه قدرت مستقل و حتی

نیرومندتری از دربار بدل شدند. به هوش زیادی نیاز نیست که دریابیم سرنوشت جامعه ای که در آن رفرم مذهبی موفق گردید و جامعه ای که در آن شکست خورد نمی توانست یکسان باشد.
خاصه آنکه پیروزی نسبی رفرم لوتری در قرن ۱۶م. تازه اول کار بود و از آن پس تا قرن ۱۹م. به مدت ۴ قرن اروپا تحولات عظیمی را از جمله "تأمین آزادی مذهب"، "ظهور فیلسوفان عصر روشنگری"، "انقلاب علمی و صنعتی" و بالاخره انقلاب کبیر فرانسه را از سر گذراند و ضرباهنگ پیشرفتش هر چه سریع گشت.
این تحولات به پیدایش پدیدهٔ نوینی در تاریخ بشر منجر شد و آن برآمدن "ملت" بود. تا اواخر قرن ۱۸م. در هیچ جای اروپا نیز ملت به مفهوم امروزی شناخته نمی شد و homeland و Heimat "زادگاه" بود. تازه پس از انقلاب فرانسه بود که با دفاع از آرمان‌های انقلاب مفهوم نوین Nation "ملت" در اذهان نقش بست و باعث شد که در تمامی قرن ۱۹م. اندیشه دربارهٔ آن به مهمترین دغدغهٔ اندیشمندان اروپایی بدل شود.
پس از آن نیز هرچند در نیمهٔ اول قرن بیستم مفهوم "ملت" در سایهٔ ایدئولوژی های مارکسیستی و فاشیستی جاذبهٔ خود را تا حدی از دست داد، اما پس از جنگ جهانی دوم که نوسازی مدنی در دستور کار جوامع پیشرفته قرار گرفت، تئوری پردازی دربارهٔ "ملت" نیز دوباره در کانون اندیشهٔ سیاسی قرار گرفت.
علت علاقهٔ اندیشمندان به این موضوع شگفت انگیز نیست، زیرا تجربه و علم نشان می دهند که تحقق آزادیهای فردی، رفاه و امنیت اجتماعی، هویت فرهنگی و دیگر نیازهای زندگی شهروندی تنها در چهارچوب واحد ملی ممکن است. امیدواریم روزی این نیازها در چهارچوب جهانی برآورده شوند، اما تا آنروز جامعهٔ بشری به تکاملی همه جانبه و دراز مدت نیاز دارد. وانگهی مسیر حرکت بسوی جهانی متحد از گذرگاه نزدیکی کشورهایی می گذرد که در آنها "جامعهٔ مدنی" civil society تحقق یافته باشد.
از اینرو مبارزه برای تبلور ملیت نه تنها کهنه نشده، بلکه کوشش برای تقویت و بهبود واحدهای ملی والاترین، ثمربخش ترین و شایسته ترین فعالیت انسان مدرن است. در پدید آمدن "ملت" هرچند سرزمین مشترک، زبان مشترک و گذشتهٔ تاریخی مشترک مؤثراند، اما مهمترین جنبهٔ آن خودآگاهی مردمی است که اراده کرده اند در کنار هم زندگی کنند و با همکاری و یاری یکدیگر جامعهٔ خود را شایسته و نیک سازند. بنابراین "ملت" در درجهٔ نخست آرمان مشترکی Construct است که اعضای جامعه‌ای را به هم پیوند می دهد.
اینک جا دارد که به پرسش اصلی بازگردیم و ببینیم چگونه ممکن است که جامعهٔ ایران بر عقب ماندگی خود غلبه کند؟ اشاره شد که کشورهای اروپایی در طول پنج سده تحولات عظیمی را پشت سر گذاشتند تا بالاخره به بنای جوامع دمکراتیک روی آوردند. در این میان باید در نظر گرفت از میان تحولات یاد شده دو تحول اساسی بود:
**نخست رفرم مذهبی** که بدان رهایی از نفوذ نهادهای مذهبی بر سیاست ، علم و هنر به شکوفایی همه جانبهٔ فرهنگی منجر می شود.
در **مرحلهٔ دوم پیدایش ملت** میسر می شود که بدان جامعه میراث فرهنگی خود را با موازین مدنیت نوین پیوند می‌دهد و با تکیه بر خودآگاهی ملی در راه تحقق جامعهٔ مدنی گام برمی دارد. بدین طریق همهٔ کشورهای پیشرفتهٔ جهان بدون استثنا پیشرفت خود را مدیون تحول و بیداری ملی هستند. تا بدانجا که می‌توان از دو نوع ملیت سخن گفت: **ملیت کشورهای عقب مانده** و **ملیت کشورهای پیشرفته**. اولی ساکنان کشوری را در بر می گیرد که "رعیت" و "تابع"حکومتی قرون وسطایی هستند و دومی مجموعهٔ شهروندانی را تشکیل می دهد که آگاهانه و آزادانه عضویت در جامعه‌ای دمکراتیک را پذیرفته اند.

چنانکه اشاره شد، جنبش بابی فرصتی تاریخی بود که می توانست با رها کردن ایرانیان از سلطهٔ فلج کنندهٔ مذهب قرون وسطایی جامعه را در مسیری قابل مقایسه با اروپا قرار دهد. اما شکست این جنبش کوششهای عظیم ایرانیان در راه پیشرفت را در دو قرن گذشته سترون ساخت و در نهایت به پیروزی کامل پاسداران قرون وسطا منجر گردید.
با اینهمه جای خوشبختی است که هنوز حرف آخر دربارهٔ امکان غلبه بر عقب ماندگی ایران زده نشده است و اگر ایرانیان به پیشگامی نخبگان خود بتوانند به تبلور ملیت مدرن موفق شوند، خواهند توانست بر بن‌بست کنونی نیز غلبه کنند و به گردونهٔ تمدن بشری بازگردند.
اگر جامعهٔ ایران بخواهد بسوی آینده‌ای شایسته حرکت کند و جایگاهی در خانوادهٔ کشورهای پیشرفته بیابد، ناگزیر باید بتواند میراث فرهنگی خود را با موازین جوامع مدرن پیوند دهد. از سوی دیگر تنها در سایهٔ ملیت مدرن ایرانی است که اقلیتهای قومی، مذهبی، جنسی ... به آزادی، امنیت و رفاه دست خواهند یافت.
شگفت انگیز است که "ملیت" که در نگاه بسیاری ایرانیان خوار انگاشته می شود، تنها زمینه ای است که بر آن نوسازی ایران قابل تحقق است. ملی‌گرایی مدرن نه تنها امروزه والاترین و مترقی ترین جریان اجتماعی است، بلکه در آینده ای بسیار طولانی نیز "ملت" مناسب ترین نهاد اجتماعی باقی خواهد ماند و ایرادگیران به ملی‌گرایی کسانی هستند که وابستگی مذهبی و یا قومی خود را بر وابستگی ملی ترجیح می‌دهند و در واقع از موضعی قرون وسطایی دفاع می کنند.

اینک پرسیدنی است که آیا هرگونه "ملیت" از سرشتی مثبت برخوردار است و ملی گرایی به هر شکلی قابل دفاع است؟
پاسخ این پرسش منفی است و اندیشمندان میان دو نوع ملی‌گرایی تفاوت قائل هستند: یکی ملی‌گرایی Inclusive ، که معادل آن در فارسی می‌تواند ملی‌گرایی "همگرا" و یا "باز" باشد. ملی‌گرایی باز که میهن دوستی مدرن نیز نامیده می شود، در درون جامعه همهٔ افراد و گروههای اجتماعی را ورای جهت گیری سیاسی و یا هویت فرهنگی دربرمی‌گیرد. در نمود خارجی نیز، برای دیگر جوامع همان ارزش و اهمیتی را قائل است که برای خود می طلبد.
نوع دیگر ملی‌گرایی Exclusive است و نزدیک‌ترین معادل برای آن شاید ملی‌گرایی "بسته" و یا"انحصار طلب" باشد. بدین صورت که این نوع ملی‌گرایی در درون کشور تنها یک گروه اجتماعی را در پیوند با سرزمین خودی بعنوان ملت می شناسد و با دیگر گروههای اجتماعی مرزبندی می کند و آنان را بیگانگانی در درون مرزهای کشور می‌شمارد. به همین روال خود را برتر از دیگران تصور می کند و رؤیای تسلط بر جهانیان را در سر می پرورد.
" ناسیونال سوسیالیسم" در آلمان نمونهٔ بارز ملی‌گرایی انحصار طلب بود. نازیها با تصوراتی غیرعلمی یهودیان، اسلاوها و کولی های آلمانی را بیگانه و مانع رشد کشور می شمردند و از سوی دیگر ملت آلمان را ملت برتر و شایستهٔ حکومت بر جهان تلقی می‌کردند.
ناسیونالیسم عربی نمونهٔ دیگری از ناسیونالیسم انحصارطلب است، چنانکه "ملت عرب" را از ویژگی‌های برتری مانند داشتن فصیح ترین زبان دنیا، بهترین و آخرین دین دنیا و .. برخوردار می انگارد و آرزو دارد با از میان برداشتن اقلیتهای یهودی و مسیحی در درون کشورهای اسلامی و تسلط بر کشورهای غیرمسلمان، راه بازگشت به دوران طلایی گذشته را هموار سازد.
چون از این دیدگاه به ایران بنگریم آنرا (در کنار هند و ایالات متحده) یکی از "باز"ترین جوامع می یابیم. مفهوم "ایران" که در عصر داریوش پدید آمد همواره همهٔ اقوام، پیروان همهٔ ادیان و وابستگان به تیره های گوناگون ساکن این سرزمین را در برگرفته است. این سرشت اصلی و پایدار جامعهٔ ایران در دو هزار و پانصد سال گذشته بوده است و بهترین زمینهٔ قابل تصور را برای فراروییی به سوی جامعهٔ مدنی استوار بر حقوق شهروندی و نهادهای دمکراتیک در خود پرورده است.
از نظر فیلسوف فرانسوی، ارنست رنان (۱۸۹۲- ۱۸۲۳م.) پیدایش آثار ادبی ملی نخستین سنگ بنای هویت مدرن است. در چنین اثری مفهومی از "همبستگی ملی" بازتاب می یابد که همهٔ اعضای جامعه را فراسوی وابستگی قومی، مذهبی، جنسی .. در بر می گیرد و بدین سبب دمکراسی اجتماعی و منزلت شهروندی در آن نهادینه است.(۶)
فرانسویان از ملیت خود تصویری دارند که برای نخستین بار در آثار ویکتور هوگو بازتاب یافت. ملت انگلیس بدون شکسپیر قابل تصور نیست؛ بدین سان ملت آلمان بدون گوته، ملت روسیه بدون تولستوی و هویت امریکایی بدون آثار فرانکلین و امرسون قابل تصور و تحقق نمی بود.
از این دیدگاه، ما ایرانیان تقریباً هزار سال پیشتر از اروپاییان ادبیات ملی داشتیم، که گل سرسبد آن شاهنامهٔ فردوسی است. شاهنامه تابحال بیشتر بعنوان اثری رو به گذشته مورد توجه قرار گرفته است، اما از دیدگاه ملیت مدرن نیز پدیده‌ای بی‌نظیر است. شاهنامه نه تنها مفهوم ملیت فراگیر ایرانی را می‌پرورد که هیچگونه تبعیض قومی، مذهبی، نژادی و جنسی را نمی پذیرد. بر این اساس همانطور که باقر پرهام بخوبی نشان داده است، شیوهٔ حکومت مورد نظر فردوسی همان دمکراسی خردمندانهٔ مورد نظر اندیشمندان و طراحان "ملت" در اروپای سده های ۱۹م. میلادی است.(۷)
بنابراین جامعهٔ ایران از ویژگی های مهمی برای تحول بسوی ملیت مدرن برخوردار است. از جمله اینکه اکنون گروه چند میلیونی ایرانیان در داخل و خارج از کشور به چنان سطح بالایی از رشد رسیده‌اند که دانش، آگاهی و کاردانی آنان می تواند هر مانعی در راه یافتن سرافرازی و ارادهٔ سازندهٔ ملی را از میان بردارد.
انقلاب مشروطه نخستین کوشش برای زایش ملت ایران بود. این کوشش از یک سو به سبب دشمنی ملایان و از سوی دیگر به علت سطح پایین آگاهی مردم به موفقیت کامل نیانجامید. امروزه اما همه گونه شرایط تحول بسوی بیداری ملی به استثنای برخی موانع ذهنی فراهم است که آنهم به کوشش و ارادهٔ مشترک فرهیختگان می تواند به آسانی بر طرف شود. بدین هدف فعالیت های زیرین ضروری می نماید:

- میراث فرهنگی ایران **خردمندانه** و با **تکیه بر دانش امروزی** بررسی شود و احیاناً از جنبه های ناراست و ناشایست پالایش گردد.

- در درازنای تاریخ ایرانشهر بسیاری از بنیادهای مدنیت جهانی در آثار اندیشمندان ایرانی بازتاب یافته اند. بازیابی این فرازها و نهادینه کردن آنها با هویت مدرن ایرانی به استواری هویت مدرن ایرانی کمک می کند. نمونه وار: در

"دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما بکاریم تا دیگران بخورند." پیوند میان نسل ها و پیمان برای حفظ محیط زیست را می توان بخوبی بازشناخت.  به همین منوال از "بنی آدم اعضای یکدیگرند" تا "میازار موری که دانه کش است" با بسیاری از مظاهر "جهان وطنی" روبروییم که ایران دوستی را به انسان دوستی بدل می سازد.

- **آگاهی های مثبت و برانگیزنده** دربارهٔ زندگی اجتماعی ایرانیان در میان نسل جوان گسترش داده شود. نمونهٔ: فکر می‌کنید چند درصد ایرانیان می دانند نخستین فضانورد ایرانی که بود و یا برج میدان آزادی (شهیاد) ساختهٔ کیست؟

- زدودن ناراستی هایی که میراث فرهنگی ایران را خدشه دار می سازند.  نمونه:  "نژاد آریایی" که دست‌پخت نژاد پرستان آلمانی است و آنان با تکیه بر تنها یک "مدرک" ( متن سنگ نبشتهٔ نقش رستم) یاوه‌هایی دربارهٔ "کوچ قوم آریا" به فلات ایران سرهم کردند که هیچگونه پایهٔ علمی ندارد. نازی‌ها با قرض گرفتن "نژاد آریایی" از کتیبهٔ داریوش خواستند برای آلمانها که خود ملغمه ای از دهها قوم و تیره هستند "نژاد ژرمن" بتراشند!
بهرحال همانگونه که در دوران باستان ساکنان شبه جزیرهٔ یونان را **هِلِنی** می‌نامیدند، همهٔ ساکنان ایران‌زمین، **آریایی** خوانده می شدند(۸):
"منم داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین های دارندهٔ همه گونه مردم، شاه در این زمین دور و دراز، پسر ویشتاسب، هخامنشی، پارسی پسر پارسی، آریایی از نژاد آریایی"
با کمی دقت می توان دید که در کتیبهٔ مزبور، داریوش خود را بعنوان **شاه سرزمین های دارندهٔ همه گونه مردم** چنین معرفی می‌کند: فرزند مردی بنام "گشتاسب"، از خاندانی بنام "هخامنشی"، از قومی بنام "پارسی" و از مردم "نجیب" ایران.  جالب آنکه واژهٔ race در فرانسه و Rasse در آلمانی تا قرن ۱۸م. پیش از آنکه مورد سؤاستفادهٔ نژاد پرستان قرار گیرد به معنی "نجیب" بکار می رفت. (Rassiges Pferd:اسب نجیب)

- برملا ساختن دروغهایی که از سوی دشمنان به گروههایی از مردم ایرانی نسبت داده می‌شود. موفق‌ترین این دروغها دربارهٔ پیروان ادیان غیراسلامی است و با آنها به یک تیر دو نشان می زنند: با حمله به اقلیتهای دینی، تاریخ و فرهنگ ایرانی را نیز هدف می‌گیرند. نمونه: ادعا می‌شود سیزده نوروز، مقارن با روز جشن پوریم یهودی!، یادگار روزی است که به دسیسهٔ یهودیان در دربار خشایارشاه ۵۰۰ هزار نفر از جمعیت ۸۰۰ هزار نفری ایران کشته شدند و تنها کسانی جان بدر بردند که سر به کوه و دشت گذاشته بودند! بدین ترتیب با دروغی شاخدار هم یهودیان را دشمنان ایران نشان می دهند و هم "سیزده بدر" را بعنوان سنتی زبونانه تخطئه می کنند! (۹)

- ملایان در دو قرن گذشته همهٔ جریانات، گروهها و شخصیت های ایرانی را به بیگانه پرستی ویا دست نشاندگی خارجی متهم کردند و در این راه چنان موفق بودند که در آستانهٔ انقلاب اسلامی تنها یک گروه از این اتهامات بری مانده بود و آن خود ملایان بودند!  از اینرو بسیار ضروری می نماید که از **حق ایرانی بودن** نه تنها در مورد خود، بلکه دربارهٔ هر ایران دوستی دفاع کنیم و پژوهشگران در پژوهشهای نوینی به گروه ها و شخصیتهای قومی، دینی و سیاسی ایرانی "اعادهٔ حیثیت" کنند.

دشمنان ایران هرگاه نخواهند دشمنی خود را  برملا سازند ایراد می گیرند که ایرانیان در بیان ویژگی های مثبت میهن خود غلو می‌کنند! فرض کنیم گذشتهٔ ایرانیان هیچ ویژگی قابل ستایش و یا دست آوردی نداشته است؛ این حق ماست که مثل هر ملت دیگری به گذشتگان خود مهر بورزیم و لازمهٔ مهرورزی نیز توجه به ویژگی‌های مثبت است.
بگذارید خردمندانه دست آوردهای گذشتگانمان را دریابیم و با شهامت ایران‌دوستی خود را بنمایانیم.

* متن کوتاه شدهٔ سخنرانی در "گفتارهای برکلی" ۱۷آگست۲۰۱۴م.

(۱)روزنامه آمریکا، بخش فاجعه در ایران، ۱۹۸۹م.، امیر طاهری، ص۲۶۹ به نقل از لانه جاسوسی، قم، سال ۱۹۸۰

(۲)صحیفهٔ امام، ج۱۰، ص ۱۲۳-۱۲۴، سخنرانی در جمع هیئت فاطمیون،۵۸/۷/۴.

(۳) فرج الله میزانی (ف. م. جوانشیر)، مقاله: تحریف در شاهنامهٔ فردوسی.

(۴) فرج‌الله میزانی (ف.م. جوانشیر)، حماسهٔ داد، چاپ دوم، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ص. ۱۱۲

(۵) سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج۱، ص۷۹.

(۶) Ernest Renan, Qu'est-ce qu'une nation ?, Sorbonne, le 11 mars 1882

(۷) باقر پرهام، «با نگاه فردوسی، مبانی نقد خرد سیاسی در ایران»، نشر مرکز، ۱۳۷۳ش.

(۸) دکتر شروین وکیلی، داریوش دادگر، تاریخ تمدن ایران‌زمین، تهران، شورآفرین، ۱۳۹۰ش.، ۳۷۶-۳۷۳

(۹) http://islamquest.net/fa/archive/question/fa6883